تاملی بر درک اوکشات از مقوله تجربه و درس‌های آن برای سیاست امروز

اوکشات و تکرار آزموده‌ها

علی کاکادز فولی

دکتری جامعه‌شناسی سیاسی

مایکل اوکشات یکی از متفکران انگلیسی قرن بیستم است که علی‌رغم داشتن آرای بدیع و منحصربه‌فرد، کمتر موردتوجه قرار گرفته است. هیچ‌کدام از آثار اوکشات تاکنون به فارسی ترجمه نشده و حتی در ذهن جامعه خاص مخاطبان وی که عمدتا علاقه‌مندان به فلسفه سیاسی هستند، درک دقیق و منسجمی از اندیشه‌های او شکل نگرفته است. اکنون بهانه زادروز وی فرصتی را برای تمرکز بیشتر بر دیدگاه‌های او فراهم آورده است. یکی از کتاب‌های مهم اوکشات «تجربه و وجوه آن»[1] است که در درک شیوه مواجهه او با جهان و مسائل آن، کمک شایانی می‌کند و می‌توان اصول بنیادین اندیشه وی را در آن شناخت. در نوشتار حاضر با تاکید بر مفهوم تجربه از دیدگاه اوکشات و با محور قراردادن مطالب این کتاب، سعی شده تا دیدگاه وی نسبت‌به مقوله تجربه و اقتضائات اندیشیدن درباره آن تبیین شود. این موضوع از آن جهت موردتوجه قرار گرفته که چگونگی فهم انسان از مسائل و رویدادها اولین و مهم‌ترین مرحله در فرآیند کنشگری سیاسی و اجتماعی است. سعی بر آن بوده تا در ابتدای نوشته رویکرد اوکشات به تجربه توضیح داده شود و وجوه تجربه از دیدگاه وی موردبررسی قرار گیرد. در ادامه نیز به برخی نکات از اندیشه اوکشات که می‌تواند برای سیاست امروز مفید باشد، اشاره شده است. این نوشته سعی دارد میان تجربه و شیوه مواجهه با آن از دیدگاه اوکشات با شرایط کنونی سیاست و جامعه ارتباط برقرار کند و نگارنده قصد ندارد تصویری جامع از منظومه فکری اوکشات ارائه دهد.

رویکرد اوکشات به تجربه

برای آنکه بتوان ذهنیت درستی از اندیشه اوکشات به‌دست آورد، باید به چند موضوع توجه داشت؛ اول، اوکشات به‌طور مرسوم فیلسوفی سیاسی به‌حساب می‌آید، اما خود از فلسفه فراتر می‌رود و درنهایت عمل را تعیین‌کننده می‌داند. موضوع دوم، فهم نسبت اندیشه اوکشات با سایر مکاتب فکری است، چنان‌که برخی سعی کرده‌اند به‌دلیل دیدگاه‌هایش درباره اجتماع مدنی، حاکمیت قانون و نقد سیاست ایدئولوژیک، او را لیبرال به‌حساب آورند و برخی دیگر نیز به‌واسطه تعریف او از تحولات سیاسی، شکاکیتش نسبت‌به پیامدهای کنش و اهمیتی که به سنت اجتماعی می‌دهد، محافظه‌کارش خوانده‌اند. اما اوکشات باوجود اهمیتی که برای آزادی فردی و تکثر اجتماعی قائل است، به قواعد جامعه نیز اصالت می‌دهد. او به سنت نه به‌مثابه ارزش که به‌مثابه تجربه اصیل می‌نگرد و یکی از وجوه تمایزش با سایر محافظه‌کاران نیز در همین نوع نگرش است.

از دید او سنت به‌معنای مجموعه‌ای از ارزش‌ها نیست که از گذشته به ارث رسیده و لاجرم باید حفظ شود؛ بلکه به‌معنای مجموعه‌ای اصیل از کنش‌های به‌هم پیوسته است که در بستری طبیعی و تدریجی، جهانی از تجربه را خلق کرده و از این جهت اصالت دارند. بنابراین تاکید اوکشات بر سنت، مستقل از محتوای سنت بوده و ناظر به موجودیت آن است. حال آنکه به‌نظر می‌رسد او هیچ‌کدام از آنها نیست، در عین‌حال که اندیشه‌اش به هردوی آنها مساعدت‌هایی رسانده و احتمالا به‌دلیل همین مساعدت‌ها بوده که موافقان و مخالفانش سعی داشته‌اند او را در این چارچوب‌ها بگنجانند.[2]

البته اوکشات از اینکه او را محافظه‌کار بخوانند، ابایی ندارد، اما برای او مهم است که محافظه‌کاری‌اش مطابق با تعریف خاص وی از این کلمه درک شود. موضوع سوم، دقت در مفاهیمی است که این فیلسوف سیاسی به‌کار برده است؛ برای مثال، واژه‌هایی همانند تجربه، سنت، عقل‌گرایی و فردیت در اندیشه او دارای مفاهیم مختص‌به‌خود هستند و نمی‌توان آنها را در زمینه مفهومی عام به‌کار برده و درک کرد. همچنین نثر اوکشات نثری پیچیده است و واژگانی را که به‌کار می‌برد، نمی‌توان به‌سادگی تحلیل کرد و آنها را هم‌ردیف معنای مصطلح آنها درنظر گرفت. احتمالا همین پیچیدگی‌های مفهومی هم سبب شده تا در انتساب او به مکاتب فکری اختلاف‌نظرهایی وجود داشته باشد. موضوع چهارم، تشخیص نظرگاه اوکشات است؛ یعنی اینکه او در چه جایگاهی ایستاده و مخاطب اصلی او کیست.

اوکشات آثار متعددی را در زمینه‌های مختلف به چاپ رسانده و این آثار به‌گونه‌ای هستند که درظاهر نمی‌توان آنها را به‌سادگی دسته‌بندی کرد و ذیل عناوینی مشخص جای داد؛ احتمالا دلیل دیگر دشواری نسبت دادن اوکشات به مکاتب فکری معین نیز همین باشد. تجربه و وجوه آن یکی از کتاب‌های درخشان اوکشات و یکی از کارهای جالب توجه فلسفه تاریخ در انگلستان بود که در نیمه اول قرن بیستم منتشر شد. اگرچه آنچنان که شایسته بود، موردتوجه قرار نگرفت و جز در برخی مجلات دانشگاهی اصلی به آن پرداخته نشد. اوکشات در این کتاب جهان‌های علم، تاریخ، فلسفه و عمل را از هم متمایز می‌کند. هرکدام از این چهار جهان از دیگری تفکیک شده، حالت‌ها یا وجوه تجربه را رقم زده و پنجره‌ای را رو به جهان می‌گشایند. البته اوکشات نگاه مطلق علم به جهان را قبول ندارد و علم را تنها به‌عنوان یک احتمال می‌پذیرد. برای مثال یک اقدام انسانی که از نگاه دانشمندان، رفتار نام می‌گیرد و می‌تواند به شکل‌های گوناگونی توصیف شود، از نگاه مورخ، در گذر زمان و در ارتباط با مجموعه رفتارهای دیگر دیده می‌شود. عرصه عمل نیز براساس قضاوت‌هایی که افراد ترتیب می‌دهند و دست به انتخاب می‌زنند، شکل می‌گیرد. فلسفه از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که می‌تواند فراتر از سه جهان دیگر رفته، کاستی‌های آنها را بیابد و بین آنها ارتباطات انضمامی پیدا کند. باوجود این بازهم اوکشات به آن اصالت نمی‌دهد و در غایت امر آن را تعیین‌کننده نمی‌داند. او حتی با فیلسوف شاهی هم چندان میانه خوبی ندارد و ملاحظات فلسفی را مانعی جدی بر سر راه سیاست می‌بیند.[3] البته او در مقاله دیگری که بعدها نوشت، جهان هنر را نیز به‌عنوان وجهی از تجربه درنظر گرفت و برای تجربه هنری اصالت قائل شد.[4]

سعی اوکشات بر آن است تا خردگرایی دکارتی را بیهوده تلقی کند و عرصه عمل را از محاسبات دست‌وپاگیر عقل رها سازد. واژه عقل و ستیز اوکشات با عقل‌گرایی ممکن است مخاطب فارسی‌زبان را به اشتباه بیندازد، زیرا به‌کارگیری عقل در سیاست به‌ویژه زمانی که اداره سیاست به شیوه‌ای غیرعقلانی صورت گیرد، امری مطلوب است. اما از نگاه اوکشات سیاست عقل‌گرا دربرابر سیاست غیرعاقلانه یا سیاست احمقانه قرار نمی‌گیرد؛ بلکه او عقل را در معنای قوه‌ای که سیاست را براساس طرح پیشینی می‌سنجد و می‌خواهد برای آن قلمروهای درستی یا نادرستی را مشخص کند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. اوکشات درگیر بحث‌های انتزاعی فلسفی نمی‌شود و به‌جای وارد شدن به منازعات درباره کیفیت واقعیت، بین تجربه و آنچه تجربه شده است تفکیکی هوشمندانه قائل می‌شود. او تجربه را یک کل واحد می‌داند که قابل انفکاک نیست و نمی‌توان آن را به بخش‌های مختلف تقسیم کرد، پس ضرورتا نمی‌توان تجربه‌ها را در یک نظام ارزشی جای داد و به بعضی از آنها ارجحیت بخشید، اما باید به‌واسطه اندیشه‌های منسجم به آن سامان بخشید.

درس‌های اوکشات برای امروز

بازتاب اندیشه اوکشات در سیاست، واقع‌بینی توأم با عملگرایی منفعلانه را به‌دنبال خواهد داشت. این انفعال اگرچه برای عموم جامعه ممکن است مطلوب نباشد، اما احتمالا برای سیاستمدارانی که مدام درپی آزمودن ایدئولوژی‌هایی در عرصه قدرت سیاسی هستند، می‌تواند مفید باشد. تفکیک چهار جهان تجربه از یکدیگر، معتبر دانستن تمام آنهاست با این ملاحظه که اقتضائات و محدودیت‌های هرکدام از آنها در مواجهه با مسائل زیست سیاسی-اجتماعی درنظر گرفته شود. هیچ‌کس نمی‌تواند گزارش‌های تاریخی مورخان را بیهوده بخواند، توصیف رگرسیونی دانشمندان از فرآیندهای دموکراسی را بی‌فایده قلمداد کند یا تحلیل‌های فیلسوفان را سخنانی پوچ و انتزاعی به‌حساب آورد، اما مهم آن است که هرکدام از این دسته افراد نخواهند قوانین حاکم بر حوزه خود را به‌عنوان قوانینی جهانشمول معرفی کرده و از سایر حوزه‌ها انتظار تبعیت داشته باشند. اقتضای نگاه تاریخی برقراری ارتباط میان رویدادها و مقایسه آنها با یکدیگر است؛ اقتضای جهان علم رفتن به فراسوی عمل شخصی و کشف زمینه‌ها و رویه‌های عمل است و اقتضای نگاه فلسفی نیز پرداختن به جنبه‌های نامشهود عمل و پیوند میان علم، عمل و تاریخ. هرکدام از این جهان‌ها از مسیر خود جهان تجربه را می‌آفرینند و به درک آن کمک می‌کنند. اما نمی‌توان از هیچ‌کدام از آنها انتظار داشت برای عالم سیاست قوانین مشخص وضع کنند و نمی‌توان براساس هرکدام از آنها طرح پیشینی برای سیاست درنظر گرفت. نه فیلسوف می‌تواند باوجود آگاهی از کاستی‌های علم، به دانشمند علمی به‌دلیل استفاده از چارچوب‌های سخت علمی خرده بگیرد و نه دانشمند علمی می‌تواند تحلیل‌های فیلسوف را تخیلاتی غیرمفید به‌حساب آورد، بلکه هرکدام از آنها از جنبه‌ای به تکامل درک جهان تجربه کمک می‌کنند و مهم آن است که درک شود هرکدام از آنها در کجا و برای چه موضوعاتی باید مورداستفاده قرار گیرند. درحقیقت هیچ‌کدام از جهان‌های چهارگانه تجربه به‌خودی‌خود تهدیدی برای دیگری به‌حساب نمی‌آیند.

از دید اوکشات، عمل مقدم بر نظریه است و تمام دکترین‌های سیاسی تنها کدگذاری‌های مختصری هستند برای آنچه در سنت اجتماعی اتفاق افتاده است. این دکترین‌ها و نظریه‌ها تنها بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهند و جزئی از آن محسوب می‌شوند و به همین خاطر نمی‌توان در عرصه عمل سیاسی صرفا برمبنای آنها دست به اقدام زد. پس او شکافی را بین نظریه و عمل درنظر می‌گیرد و معتقد است در هرصورت راه گریزی از سنت که همان عرصه عمل را رقم زده، وجود ندارد. با این نگاه، او کسانی را که تصور می‌کنند می‌توانند کاری را بدون توجه به سنت‌های اجتماعی پیش ببرند، متوهم می‌پندارد و در اینجا باز تاکید می‌شود که واژه سنت ضرورتا به‌معنای ارزش‌های برجای مانده از گذشته نیست، بلکه تجربه‌ای اصیل است که در بستر زمان به‌طور طبیعی به‌وجود آمده است. او انقلاب برمبنای طرح پیشین به‌منظور درانداختن طرحی جدید را امری خلاقانه نمی‌داند و تحولات سیاسی را تنها نشانه‌های عینی تغییرات در موقعیت اقتصادی و اجتماعی قلمداد می‌کند. با این تفسیر به‌سادگی می‌توان دریافت که مقالات اوکشات در مقطع پس از جنگ جهانی دوم چگونه به محافظه‌کاری کمک می‌کرد. اوکشات در مقالاتی که پس از جنگ نوشت، به این نتیجه رسید که نظریه و عمل در مسیرهای کاملا متفاوتی حرکت می‌کنند، به همین خاطر این تصور که می‌توان برمبنای نظریه، سیر رفتاری را تعیین کرد، بی‌پایه است.

اوکشات با انقلاب موافق نیست و حتی از اصلاحات بنیادی هم چندان استقبال نمی‌کند، چون از نتایج نامعلوم آنها هراس دارد. وجه تمایز او از سایر متفکران سیاسی ارتباط نزدیکش با جامعه و توجه وی به رفتار انسانی است. محافظه‌کاری اوکشات به‌معنای حمایتش از هیات حاکمه و جانبداری از نهاد قدرت دربرابر جامعه نیست، بلکه اتفاقا آنچه مدنظر او است، دولت حداقلی، حمایت از جامعه و به رسمیت شناختن تکثر موجود در آن است. پس محافظه‌کار بودن اوکشات کمک به نهاد قدرت نیست، بلکه نوعی نگرانی از اقدام نسنجیده برمبنای محاسبات مطلق‌گرایانه است که درعمل نتیجه‌ای کاملا متفاوت از محاسبات را رقم می‌زند. شاید این جملات از اوکشات بهترین توصیف از نوع محافظه‌کاری وی باشد: «محافظه‌کار بودن یعنی ترجیح آشنا به ناشناخته، آزموده به نیازموده، واقعیت به رمز و راز، امر واقعی به امر محتمل، محدود به نامحدود، نزدیک به دور، کفایت به فراوانی، متناسب به ایده‌آل و شادکامی موجود به سعادت اتوپیایی.»[5] به‌نظر می‌رسد مخاطب اصلی محافظه‌کاری اوکشات، آن دسته از صاحب‌منصبان و کنشگران سیاسی‌اند که با دراختیار داشتن قدرت و نفوذ، عرصه را برای پیشبرد طرح‌های آرمانی خود فراهم می‌بینند و قصد دارند طرح‌های پیشین را برهم زده و طرح‌های نو دراندازند بی‌آنکه ظرف وجودی این طرح‌ها را مدنظر قرار داده باشند.

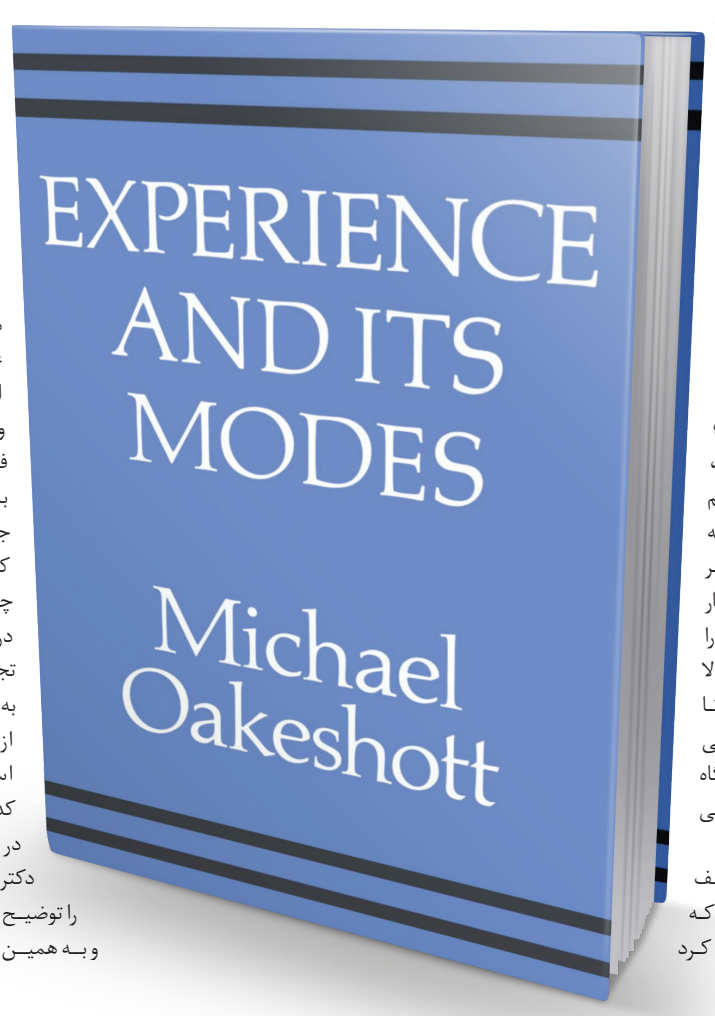

عقل‌گرایی سیاسی که اوکشات منتقد آن است، رسمیتی برای سنت و نهادهای وابسته به آن قائل نیست و می‌کوشد تا نفوذ و قدرت سیاسی را در راستای ایجاد تحول بنیادین در آنها به‌کار گیرد. بدین ترتیب بی‌آنکه ماهیت اصیل سنت‌ها و نهادها را دریافته باشد، سعی در تغییرشان دارد. بدین ترتیب عقلگرایان سیاسی نه آنچه را که وجود دارد به‌درستی درک می‌کنند و بالطبع، نه آنچه که قصد ابداعش را دارند، به عقبه سنت پشت‌پا می‌زنند بی‌آنکه سنتی بنا نهند و درنتیجه با جامعه‌ای مواجه می‌شوند که برایشان دیگر آشنا نیست و همین بر پیچیدگی کارشان می‌افزاید و گاه حتی به زوال‌شان می‌انجامد، زیرا نتیجه چنین فرآیندی جز گمراهی و ابهام نیست. درس دیگری که از اوکشات می‌توان گرفت، شیوه مواجهه درست قدرت سیاسی با سنت است؛ چنانچه قدرت سیاسی عقل‌گرا بی‌اعتنا به موجودیت سنت، به‌دنبال تغییر یا مداخله در آن باشد، نه‌تنها سنت و جامعه که حتی موجودیت خود را نیز به خطر انداخته است. اوکشات بیش از آنکه پیش‌برنده سنت اندیشه سیاسی خاصی باشد، متفکری است که آگاهانه تلاش می‌کند برخی سردرگمی‌های مفهومی را برطرف سازد و همین نکته او را به‌عنوان نظریه‌پردازی سیاسی از سایرین متمایز می‌کند.

از دید اوکشات محافظه‌کاری یعنی آنچه را که هست و شناخته شده، نباید فدای چیزی کرد که نیست و درباره آن شناخت تجربی وجود ندارد.

او تغییرات کوچک و آهسته را بر تغییرات بزرگ و ناگهانی ترجیح می‌دهد. اوکشات ابدا با تغییر مخالف نیست و پیشنهاد نمی‌کند که تنها در قلعه‌ای دورافتاده و مصون بنشینیم و زمان را سپری کنیم، اما معتقد است برای تن دادن به تجربیات جدید، باید جای پای وضعیت کنونی را به‌گونه‌ای محکم کرد که اگر تجربه جدید ناموفق بود، آنچه وجود داشته از بین نرود. همچنین به این موضوع اهمیت می‌دهد که تجربیات جدید باید به‌گونه‌ای اتفاق بیفتند که توان سازگاری با آنها وجود داشته باشد. از دید اوکشات فرد محافظه‌کار بر این تصور نیست که مدام باید نوآوری بیافریند و طرح‌های خلاقانه اجرا کند. او از اینکه به وضعیتی معین دلبسته باشد، چندان نگران نیست، زیرا می‌داند نوآوری و اجرای طرح‌های خلاقانه ضرورتا به بهبود وضعیت نمی‌انجامد و نوآوری بدون بهبود وضعیت، حماقتی بیش نیست. نوآوری مستلزم سنجش زیان معین و سود احتمالی است و تا زمانی که این سنجش به‌دست نیاید، نباید به‌سمت آن رفت؛ در عین‌حال این سنجش را نیز امری ساده نمی‌داند. این آموزه احتمالا تلنگری باشد برای کسانی که تغییرات ناگهانی را لازمه بهبود اوضاع می‌دانند و راه‌حل برون‌رفت از مشکلات عدیده را براندازی نظام سیاسی و برجای نشاندن نظامی جدید به‌جای آن قلمداد می‌کنند.

اهمیتی که اوکشات برای تجربه قائل می‌شود، بیانگر آن است که تنها باید در راه‌های شناخته‌شده قدم گذاشت. او از گم شدن در راه‌هایی که مقصدشان مشخص نیست نگران است و سوار شدن به کشتی‌ای که مقصد آن نامعلوم است برایش هیچ هیجان و لذتی ندارد. از دیدگاه او همان‌گونه که هر کارگر تنها با ابزارهایی کار می‌کند که نسبت‌به آنها شناخت دارد و بر آنها مسلط است، سیاستمداران نیز باید تنها قدم در راه‌هایی بگذارند که از نتایج عینی آن آگاه باشند.

نمی‌توان انکار کرد که اندیشه اوکشات در هرصورت منجربه نوعی انفعال می‌شود، اما پرسش قابل‌تامل آن است که آیا انفعال همیشه امری نکوهیده است؟ محدود شدن به قلمرو تجربه و اکتفا به تکرار آزموده‌ها به‌طور کلی منجربه هیچ پیشرفتی نمی‌شود؛ چنین نگاهی برای مثال اگر در عرصه‌های دیگر چون علم به‌کار گرفته شود، جز رکود، سکون و عدم پیشرفت نتیجه‌ای به‌بار نخواهد آورد، اما نباید فراموش کرد که فضای اندیشه اوکشات بیش از هرچیز به سیاست معطوف است و انفعال سیاسی حکمرانان حداقل نسبت‌به آزمون و خطای سیاسی ممکن است نتایج بهتری را برای جامعه درپی داشته باشد.

پی‌نوشت:

1. Experience and its Modes
2. Holliday, Ian (2014), On Michael Oakeshott, Government and Opposition, Volume 27, Issue 01 ,2 April 1992, pp. 131 – 147.
3. Oakeshott, M (1933), Experience and Its Modes, Cambridge University Press, pp. 69-85.
4. Oakeshott, M (1960), The Voice of Poetry in the Conversation of Mankind, Les Etudes Philosophiques 119:(1)15.
5. Oakeshott, M (1991), On Being Conservative, In Rationalism in Politics and Other Essays, 2nd edition, Indianapolis: Liberty Press, p.408.